

آنکه چون بساط اوست
مطلب بدین و نواز بنفشه
اسرار غمش گدازد به نمان
هر چه محرم طلوع محرار
بر بار اولم گدازد مجنون
بی یاد گریز داشت غم ره
نوار از عجاوب یافت در دل
دل آینه ساق از آن مطلق است

در آینه تارک عکس بید است
اسرار چه طلسم کنج ذرات
از نام صبح و صبح و نام
روشن از رخسار نخل نور
تمثال جمال او بودی است
آینه چهره مستی است
مادر چه یار و یار با است
در دیده مردمان بیغیا است
7 نادر

جز باده گدازد عشق او گدازد
دل لاکه غریب محض است
بر جسم سیدم نظر کن
بین نور عجاوب بودی است

روشن از نور رخسار نمان
قطره ماکرینش از یخ دریا نمان
نه هفت اقلیم هر لقمه
که بدل کرد بار باره در نیم
نوحه دانه فرود در در دل
در دل بر چه کوی با طیب
در دوردل در دوردل در دوردل
در دوردل در دوردل در دوردل

بر سر فقر چنین نور عکس
تا جبار از اندر یخ کنش گدازد